

## The Impact of Neo-Liberal Economic Policies on Egyptian Foreign Policy Towards Israel

---

Amir M. Haji-Yousefi<sup>1</sup> – Shima Nikpoor<sup>2</sup>

---

### Abstract

The Arab Spring in Egypt which started at the end of 2011 and led to the fall of the regime of Hosni Mubarak heralded new changes in this country's domestic and foreign politics. By coming to power of Mohammad Morsi of the Muslim Brotherhood who supported the cause of the Palestinian people and was therefore in drastic opposition to the Israeli occupation of Palestine, it was expected that the Egyptian-Israeli relations would be deteriorated if not interrupted. This expectation, however, was not fulfilled. Thus a major question comes to mind as why the relationship, particularly the security arrangements, with Israel of post-Mubarak Egypt under the new Muslim Brotherhood government was not deteriorated or even interrupted? This article seeks to answer this question using a political economy theoretical approach especially the Neo-Gramscian theory. Our main argument is that the Egyptian integration into the global neo-liberal economic order, particularly its dependence on the financial support from International Monetary Fund, the World Bank, and the United State Treasury, were the main factors shaping the continuity of the Egyptian policy towards Israel.

**Keywords:** Political Economy, Egypt, Israel, Neo-Liberal Economic Order, Arab Spring.

- 
1. Associate Professor of Political Science and International Relations, Faculty of Economics and Political Science, Shahid Beheshti University, Tehran, Corresponding Author (am-yousefi@sbu.ac.ir)
  2. M. A student of Regional Studies, Shahid Beheshti University, Tehran.



## تأثیر سیاست‌های اقتصادی نولیبرال بر جهت‌گیری سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل

امیر محمد حاجی یوسفی<sup>۱</sup> - شیما نیک‌پور<sup>۲</sup>

### چکیده

مصر یکی از کشورهای مهم عربی است که تحولات در سیاست داخلی و یا خارجی آن می‌تواند تبعات عمده‌ای برای منطقه خاورمیانه داشته باشد. تحولات داخلی مصر و شکل‌گیری جنبش مخالف فراگیر در بدو مبارزات سال ۲۰۱۱ م که موجب استعفای حسنی مبارک و به قدرت رسیدن محمد مرسی از اخوان المسلمین با هویت مبارزه با «دگر» صهیونیستی شد، نشانگر آغاز مرحله جدیدی در حیات سیاسی این کشور بود، که می‌توانست ساختار و فضای سیاسی داخلی و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آن کشور را با دگرگونی‌هایی روبه‌رو کند. انتظار می‌رفت مصر در روابط خود با اسرائیل تجدید نظر کند، اما دولت اخوانی مصر در قبال اسرائیل همان سیاست‌های دولت پیشین را اتخاذ کرد. لذا سوال مهم آن است که به رغم تحولات داخلی این کشور در چارچوب بهار عربی و قدرت‌گیری اخوان المسلمین، چرا این کشور تغییری در مناسبات خود با اسرائیل ایجاد نکرد؟ در این نوشتار نگارندگان سعی دارند با استفاده از رهیافت اقتصاد سیاسی و به‌طور مشخص نظریه‌های انتقادی و به‌طور خاص نظریه‌های گرامشینی به شناسایی محدودیت‌های ساختاری رفتار دولت در سطح ملی و بین‌المللی، پردازند و به چرایی عدم تغییر در سیاست خارجی مصر در این چارچوب پاسخ دهند. بدین ترتیب فرض بر آن است که ادغام مصر در جهانی شدن اقتصادی نولیبرال تحت سلطه نهادهای مالی بین‌المللی شامل صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و وابستگی به کمک‌های اقتصادی آمریکا مهم‌ترین عامل عدم تغییر سیاست خارجی مصر در دوران مرسی، به ویژه تداوم روابط با اسرائیل است.

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی، مصر، اسرائیل، نظم اقتصادی نولیبرال، بهار عربی.

۱. دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی. نویسنده مسئول:

(am-yousefi@sbu.ac.ir)

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای دانشگاه شهید بهشتی.

## مقدمه

منازعه اعراب و اسرائیل به‌طور عام و منازعه فلسطین و اسرائیل به‌طور خاص بدون شک پایدارترین و یا شاید بتوان گفت که پیچیده‌ترین منازعه خاورمیانه و جهان اسلام بعد از جنگ جهانی دوم بوده است. این منازعه دارای فراز و نشیب‌های فراوانی بوده و کنش‌گران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای زیادی را درگیر خودکرده است و همین تعدد متغیرهای دخیل آن را پیچیده‌تر نیز کرده است. ایالات متحده به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر فعال و تأثیرگذار بر این منازعه در سطح بین‌الملل و مصر نیز یکی از مهم‌ترین کنش‌گران تعیین‌کننده در کم و کیف این منازعه در منطقه می‌باشد. بدون شک مصر را می‌توان مهم‌ترین دولت عربی-اسلامی دانست که در مقطعی از تاریخ این منازعه باعث تشدید آن و در مقطعی دیگر با انعقاد پیمان صلح، خود نیز وارد یک رابطه دوجانبه با اسرائیل شده است. بدین ترتیب که از ابتدای شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸ تا سال ۱۹۷۷، عامل امنیت، مهم‌ترین عامل در ایجاد تخاصم و روابط دو طرف بود. اما این روابط با امضای پیمان صلحی تحت عنوان «کمپ دیوید»، وارد مرحله جدیدی شد، به طوری که روابط رسمی مصر و اسرائیل از این تاریخ به بعد شکل گرفت. همکاری و روابط میان دو رژیم در زمان روی کار آمدن حسنی مبارک نیز با درجه بیشتری ادامه داشت. با قیام مردمی مصر که در چارچوب بهار عربی در منطقه رخ داد (ژوئن ۲۰۱۱)، شاهد اوج روابط دو کشور بودیم. پس از انقلاب ۲۰۱۱ در مصر و روی کار آمدن محمد مرسی از بدنه‌ی اخوان المسلمین با اصولی ضد صهیونیستی انتظار می‌رفت در روابط مصر با اسرائیل تغییراتی ایجاد شود اما دولت اخوانی مصر در قبال اسرائیل همان سیاست‌هایی را اتخاذ کرد که دولت حسنی مبارک پیگیری کرده بود. لذا سوال مهم این است، که به رغم تحولات داخلی این کشور در چارچوب بهار عربی به ویژه به قدرت رسیدن گروه اسلام‌گرای اخوان المسلمین، چرا این کشور تغییری در مناسبات خود با اسرائیل، ایجاد نکرد؟ در این پژوهش نگارندگان سعی دارند با استفاده از رهیافت اقتصاد سیاسی و به‌طور خاص نظریه‌های گرامشینی به شناسایی محدودیت‌های ساختاری رفتار دولت در سطح ملی و بین‌المللی، بپردازند و به چرایی عدم تغییر در سیاست خارجی مصر به رغم تحولات داخلی این کشور در این چارچوب پاسخ دهند. بدین ترتیب در این پژوهش تلاش می‌شود نشان دهیم، چگونه رژیم پوپولیست و انقلابی مصر دوران جمال عبدالناصر که انتظار می‌رفت در دوران سادات نیز تداوم یابد، تحت

تأثیر ساختار اقتصادی نظام بین‌الملل و دیگر محدودیت‌های داخلی مجبور به اتخاذ سیاست انفتاح در جهانی شدن اقتصاد شد؛ سپس این تغییر سیاست اقتصادی چگونه موجب شد اولاً ائتلاف دولت پوپولیست حاکم با توده‌های مردم از جمله کشاورزان و کارگران به ائتلاف با طبقه بورژوازی و سرمایه داران تغییر شکل دهد، ثانیاً چگونه یک طبقه سرمایه دار دولتی شامل خاندان رئیس‌جمهور، بوروکراتها و نظامی‌ها تشکیل شد. در نهایت در چارچوب پاسخگویی به پرسش اصلی پژوهش و با استفاده از رهیافت گرامشینی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل نشان داده می‌شود، چگونه رژیم پساپوپولیستی مصر متأثر از سلطه جهانی شدن اقتصادی نولیبرال و اجماع واشنگتن در قالب سه گانه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و خزانه داری آمریکا قرار داشته و این وابستگی پس از برکناری مبارک و روی کار آمدن اسلام‌گرایان اخوان المسلمین (با ریاست جمهوری محمد مرسی) به رغم تضاد هویتی اخوان المسلمین با اسرائیل موجب شد سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل تغییری نکند.

### پیشینه تحقیق

در ادبیات موجود در بررسی روابط امنیتی مصر و اسرائیل، بویژه در قالب تمرکز بر این موضوع بر اساس مفهوم اقتصاد سیاسی بین‌الملل هیچ‌کدام از پژوهش‌ها به نحو مستقیم و به‌طور جامع به پرسش این مقاله پاسخ نداده‌اند و هرکدام از نارسایی‌هایی برخوردار می‌باشند. برای نمونه مقاله «مصر: ریشه رابطه با ایالات متحده»، نوشته جرمی شارپ می‌باشد که علت رابطه مصر و اسرائیل و ادامه این روابط را در ضعف اقتصادی مصر و نیاز به کمک‌های غرب و سرمایه‌گذاری‌های خارجی به ویژه آمریکا که باهدف حفظ ثبات در منطقه و حفظ صلح میان مصر و اسرائیل صورت گرفته، می‌داند. در این مقاله به متغیر اقتصاد پرداخته است اما به‌طور مشخص و واضح به وضعیت اقتصادی مصر و چگونگی این کمک‌ها نپرداخته است. به‌طور مثال نویسنده از نقش صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان اهرمی در دست آمریکا که بیشترین سهم را در آن دارد غافل مانده است (Sharp, 2016).

سوزان فوکلسانگ در مقاله‌ای با عنوان «همکاری ایالات متحده و مصر پس از ژانویه ۲۰۱۱» بر جایگاه و نقش کلیدی نظامیان مصر در اقتصاد و سیاست مصر و وابستگی ارتش مصر به کمک‌های نظامی و مالی آمریکا تمرکز می‌کند. نویسنده به این کمک‌ها به‌عنوان عاملی که موجب اهمیت نقش ارتش در پایداری صلح میان مصر و اسرائیل (بر اساس قرارداد کمپ دیوید) و حفظ منافع آمریکا در منطقه می‌شود، پرداخته است (Volgelsang, 2016).

دارین خلیفه در مقاله‌ای با عنوان «حفظ صلح: اصلاح معاهده مصر و اسرائیل»، انقلاب و روی کار آمدن فردی از بدنه اخوان المسلمین را عامل تجدید نظر در روابط مصر و اسرائیل در قالب اصلاح معاهده میان طرفین می‌داند اما همچنان به ادامه روابط صلح آمیز با اسرائیل پس از انقلاب بر اساس معاهده صلح میان آنها تاکید دارد و به دلایل این تداوم نمی‌پردازد (Khalifa, 2013).

نویسنده مقاله «انقلاب مصر و تأثیر آن بر اسرائیل» با تاکید بر نگرانی‌های موجود در میان نخبگان اسرائیلی و آمریکایی در رابطه با وقایع مصر و جهان عرب و به خطر افتادن منافع و امنیت آنها به مسائلی از قبیل آینده توافق صلح میان مصر و اسرائیل، ماهیت روابط دوجانبه، توازن قدرت در منطقه و مسئله فلسطین می‌پردازد. محمد محارب نویسنده مقاله مدعی ست کشورهای غربی از جمله آمریکا با استفاده از ضعف‌های مصر به ویژه فساد سیاسی در بدنه هیات حاکمه و هم چنین استفاده از گروه‌های طرفدار غرب در قیام مردمی مصر و ایجاد خلل در برقراری دموکراسی و فراهم آوردن زمینه‌ای برای روی کار آمدن سیاستمداران نزدیک به خود، ادامه رابطه و حفظ منافع خود در رابطه با مصر را تضمین می‌کنند (Muhareb, 2011).

مقاله «جنگ سوم غزه، تحلیل راهبردی سیاست خارجی دولت جدید مصر در قبال مسئله فلسطین» خصوصیت مشترک اسرائیل و مصر (به‌ویژه السیسی) نسبت به حماس را علت نزدیکی سیاست‌های امنیتی مصر و اسرائیل می‌داند. نویسنده همچنین به نقش شخص سیسی که محصول ائتلاف بازماندگان نظام سابق، ژنرال‌های ارتش وابسته به غرب و سرمایه‌داران می‌باشد در نزدیکی این روابط اشاره دارد (عوضی پور، بی تا).

مقاله‌ی «تحول هویت بنیان در سیاست خارجی مصر» با نگاهی سازه‌انگارانه به بررسی سیاست‌های مصر می‌پردازد و مدعی ست تحول هویت بنیان در سیاست خارجی مصر در گذار از پان‌عربیسم به میهن‌پرستی و اولویت بخشیدن به منافع ملی مصر (فرعون‌گرایانه) موجب تغییر نگاه این کشور به اسرائیل و قرارداد صلح و ادامه رابطه شده است (مجیدی، ۱۳۹۳).

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در ادبیات موجود می‌توان گفت هیچ کدام از پژوهش‌ها به شکلی جامع به سوال اصلی این پژوهش یعنی چگونگی تداوم و تشدید و تعمیق در ترتیبات صلح، به ویژه ترتیبات امنیتی میان مصر و اسرائیل پس از آغاز بهار عربی در سال ۲۰۱۱، با استفاده از عوامل اقتصاد سیاسی بین‌الملل پاسخ نداده‌اند. این مقاله به دنبال پاسخ به این پرسش با استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل است.

در واقع مدعی هستیم که با استفاده از این رویکرد یعنی استخراج شاخص‌هایی از نظریه نوگرامشین مانند نقش صندوق بین‌المللی پول به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم تداوم سلطه سرمایه داری جهانی و آمریکا می‌توان عدم تغییر سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل پس از بهار عربی را توضیح داد.

### تمهیدات نظری

اصولاً سیاست خارجی کشورها تحت تأثیر دو شاخص اجماع در داخل و سازگاری با ساختار نظام بین‌الملل قرار دارد. به عبارتی بهتر، سیاست خارجی کشورها تابعی از مقدرات داخلی و ملزومات محیط بین‌الملل است (سیف زاده، ۱۳۸۲). بنابراین ساختار نظام بین‌الملل یک متغیر تعیین‌کننده در سیاست خارجی کشورها است. واقع‌گرایی ساختاری از مهم‌ترین نظریه‌های سیستمی است که می‌تواند برای توضیح سیاست خارجی دولت‌ها مورد استفاده قرار گیرد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۴). بر اساس این نظریه مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده و حتی تعیین‌کننده سیاست خارجی دولت‌ها ساختار نظام بین‌الملل است. مطابق این نظریه، در هر یک از ساختارهای مختلف تک قطبی، دو قطبی، چند قطبی الگوها و قواعد خاص رفتاری حاکم است که نحوه ترکیب بندی قدرتهای بزرگ (نظام بین‌الملل دو قطبی یا تک قطبی یا چند قطبی) تعیین‌کننده رفتار دولتهاست (بیلیس و دیگران، ۱۳۸۳: ۴۱۷). نولیبرال‌ها ساختار را برابر با نهادهای بین‌المللی یا به عبارت دیگر رژیم‌های بین‌المللی می‌دانند و تأثیر آن بر سیاست خارجی دولت‌ها را بررسی می‌کنند. سازه‌انگاران نیز بر تعیین‌کنندگی ساختار در سیاست خارجی معتقدند. در منظر آنها آنچه اهمیت دارد عوامل مادی و معنایی هستند و بیشتر بر عوامل زبانی و معنایی، هنجارها و قواعد تأکید دارند (اسفیدواجانی، ۱۳۸۴: ۱۱۶). اما مارکسیست‌ها ساختار تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها را همانا برابر با سرمایه داری جهانی می‌دانند. مارکسیست‌ها بر این باورند که سیاست خارجی و سیاست داخلی دولت در هم تنیده‌اند و نمی‌توان یکی را بدون دیگری در نظر گرفت و سیاست خارجی و سیاست داخلی جزئی از خط مشی سیاسی دولت است که توسط طبقه حاکم اتخاذ می‌شود. در واقع منافع اقتصادی طبقه حاکم، همان طبقه سرمایه داری است که تعیین‌کننده سیاست داخلی و خارجی دولت است. این طبقه از دید مارکسیست‌ها صرفاً خصلت ملی ندارد، بلکه ویژگی اصلی آن بین‌المللی و جهانی بودن آن است. به عبارت دیگر، این طبقه سرمایه دار جهانی است که دارای منافع منسجم و مشترکی است و سیاست خارجی دولت‌های مختلف را شکل می‌دهد و تعیین می‌کند (حاجی یوسفی، ۱۳۹۲: ۷۱).

در این میان نوگرامشین‌ها به‌عنوان نظریه پردازانی ملهم از مارکسیسم در تلاش اند تا نقش عوامل روبنایی همچون سیاست، قانون، فرهنگ و دانش را در شکل دهی به اولویت‌ها و سیاست‌های بازیگران جهانی مشخص کنند. آنها اقتصاد جهانی را ساختار تشکیل دهنده‌ی دانش، عقاید و نهادها می‌دانند که بازیگران اولویت‌های خود را با توجه به عقاید و الگوهای رایج و غالب در این ساختار تعیین می‌کنند. آنها سپس این پرسش را تامل بر انگیز را مطرح می‌سازند که منافع و عقاید چه کسی در ساختار اقتصاد جهانی چیرگی داشته و نهادینه شده است؟ از نظر نوگرامشین‌ها پاسخ پرسش «به نفع چه کسی؟» در مفهوم «هژمونی» نهفته است. یعنی قدرت برتر در این نظام از طریق اعمال فشار و نیز با جلب رضایت سایر بازیگران، به اهداف خود دست می‌یابد. به عبارت دیگر، قدرت‌های برتر در عرصه‌ی نظام جهانی به ترویج نهادها، ایدئولوژی‌ها و عقایدی می‌پردازند که در متقاعد کردن بازیگران جهانی به اینکه منافعشان با منافع قدرت برتر همگرا می‌باشد، نقش اساسی دارند (Cox, 1983).

نوگرامشین‌ها معتقدند، که در سطح نظام بین‌الملل می‌توان سه کارگزار یعنی دولت، طبقه سرمایه دار فراملی و نهادهای بین‌المللی را متصور شد که در شکل دادن به ساختار نظام بین‌الملل دخیل می‌باشند. به عبارتی شرایط لازم برای ایجاد اقتدار (هژمونی) در نظام جهانی را عبارت از: ۱. سلطه یک شیوه تولید در سطح جهانی؛ ۲. سلطه یک دولت یا گروه هماهنگی از دولت‌ها، تا شیوه تولید مذکور را گسترش دهند؛ و ۳. وجود هنجارها و نهادهایی که قواعد عمومی رفتار دولت‌ها و نیروهای جامعه مدنی را تعیین و شیوه تولید مسلط را تقویت کنند؛ می‌دانند (امیدی، ۱۳۸۹). براین اساس، این هژمونی در سطح بین‌المللی صرفاً نظمی میان دولت‌ها نیست، بلکه این هژمونی در اقتصاد جهانی با روش مسلط تولید است که در همه کشورها رسوخ کرده و همه روش‌های تولیدی تابع را به هم مرتبط ساخته است؛ همچنین مجموعه‌ای از روابط اجتماعی بین‌المللی است که طبقات اجتماعی کشورهای مختلف را به هم پیوند می‌دهد.

کاکس معتقد است دولت توسط نیروهای طبقاتی داخلی و نظم جهانی محدود کننده شکل می‌گیرد و به نوبه‌ی خود شکل دهنده الگوهای مسلط و تحت سلطه (تبعی) شیوه‌های تولید است. ویژگی اصلی و متمایز کننده شکل‌های مختلف دولت‌ها مربوط به خصایص بلوک بندی‌های تاریخی آنهاست. به عبارت دیگر بلوک بندی‌های تاریخی یعنی ترتیبات نیروهای اجتماعی که در نهایت قدرت دولت بر آنها استوار است. (حاجی یوسفی، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

کاکس مفهوم هژمونی گرامشی را به منظور برقراری رابطه‌ای ساختاری، اساسی، و سیستماتیک میان «طبقات اجتماعی» که از سرمایه، به‌عنوان وسیله غایی و نیز هدف اصلی، برخوردار می‌باشند و آن را به کار می‌گیرند، مورد استفاده قرار می‌دهد. طبقات اجتماعی در اثر روابط تولیدی و سلسله‌مراتب حاکمیت و سلطه شیوه تولید سرمایه داری ایجاد می‌شوند. بدین ترتیب کاکس معتقد است در طول تاریخ (سرمایه داری)، نظم جهانی تنها توسط دولتی برپا شده که در آن دولت، هژمونی ابتدا در سطح ملی ایجاد شده، نهادینه شده و گسترش یافته است (پورا احمدی، ۱۳۸۷: ۳۳). این رویداد و تحول مهم ساختاری تحت فشار دوگانه یک انقلاب اجتماعی و اقتصادی صورت گرفته است. انقلاب روابط اجتماعی که به دنبال تحول روابط تولیدی و شیوه‌های تولیدی صورت گرفته است و انقلاب اقتصادی که در پی تغییر شیوه‌های تولیدی ظاهر گشته و تولید و انباشت سرمایه را به شدت گسترش داده و آن را به شکل سرمایه داری مدرن مبدل ساخته است (پور احمدی، ۱۳۸۳: ۴۹). بنابراین، نظم جهانی هژمونیک ابتدا به وسیله دینامیک و پویایی نظم اجتماعی داخلی (یعنی نظمی که ابتدا در سطح ملی ظاهر گردیده است و در این سطح هژمونی ملی اقدام به برقراری نظم عمومی و ملی جهت تسهیل روابط تولید و نهادینه کردن تولید و انباشت سرمایه نموده است) تبلور و ظهور می‌یابد. سپس با تأکید بر پیچیدگی موجود در روابط میان دولت و جامعه مدنی، قدرت هژمونیک را نشان می‌دهد؛ اینکه چگونه قدرت با قدرت و توانمندی نیروهای بنیادین اجتماعی و اقتصادی داخلی پیوند خورده است و چگونه به دنبال این پیوند ملی، دولت هژمونیک جهانی ایجاد می‌گردد. بدین ترتیب، ترکیب قدرت دولت و قدرت نیروهای اجتماعی و اقتصادی در نهایت در طول تاریخ چیزی را ایجاد می‌کند که گرامشی آن را «بلوک تاریخی» نامیده است (Cox, 1981).

در نظم جهانی جدید از نوعی ساختار اجتماعی انباشت سرمایه به نوعی دیگر از ساختار اجتماعی انباشت در داخل مرزهای وسیع تر روش‌های مشخص تولید، انتقال یافته ایم. پیش از اینکه به نظم جهانی جدید برسیم، ما با دو نوع رژیم انباشت سرمایه در سرمایه داری مواجهه بوده‌ایم: رژیم انباشت پراکنده و رژیم انباشت متمرکز (Gill, 1993). بعد از تحولات جدید در نظم جهانی در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ما شاهد نوع جدیدی از رژیم انباشت سرمایه هستیم که دیگر به مرزهای ملی محدود نیست. تجارت جهانی رشد فوق العاده‌ای یافته و فناوری جدید امکان مبادله و گردش سرمایه را بیش از پیش فراهم ساخته است. به همین دلیل باید به جای اقتصاد



بین‌الملل در انتهای قرن بیستم از اقتصاد جهانی سخن گفت. شرایط تجارت جهانی و امکان مبادله سریع سرمایه و نیروی کار امکان اخذ مالیات را در داخل کم می‌کند و چون امکان اخذ مالیات در عرصه جهانی نیست، قدرت مالی دولت به شدت کاهش می‌یابد و بلوک تاریخی نیروهای اجتماعی سرمایه داری فراسوی مرزهای ملی شکل گرفته در نظم جهانی جدید، سرمایه در سطح بین‌المللی به گردش در می‌آید و محدودیت‌های مرزهای ملی فرو می‌ریزد. تحرک و سیالیت سرمایه به این معناست که انباشت سرمایه در سطحی بالاتر از سطح دولت - ملت انجام می‌گیرد. همزمان از یک سو، قدرت در درون جوامع متلاشی و پراکنده می‌شود و از سوی دیگر، قدرت به طبقه سرمایه دار بین‌المللی انتقال می‌یابد (Gill, 2003). بدین ترتیب بلوک تاریخی جهانی که همانا نوگرمشین‌ها آن را «طبقه سرمایه دار فراملی» می‌نامند، متولد می‌شود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

شبکه کنترلی شامل مؤسسات و سازمان‌هایی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از قدرت ساختاری سرمایه محافظت می‌کند. این نهادهای اقتصادی فرایند تأثیرگذاری درازمدت ایدئولوژیک را تضمین و راه را برای اجرای سیاست‌های مورد نظر اقتصاد سیاسی جهانی هموار می‌کنند (Robinson, 2005). در نتیجه سازمان‌های دولتی، سازمان‌های برنامه‌گذار و بانک‌های مرکزی در کشورهای مختلف که با این نهادهای مالی جهانی ارتباط نزدیکی دارند، سیاست‌های اقتصادی مورد نظر این نهادها را دنبال می‌کنند و در کشورها چه پیشرفته و چه پیرامونی، دولت بایستی سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی و رقابت سرمایه دارانه را در سطح جهانی و محلی به اجرا بگذارد (Gill, 1993). کاکس نیز این نهادها را عرصه سلطه‌گری و آن را ابزاری در دست طبقه سرمایه دار ملی می‌داند اما وی همچنان اذعان دارد که نهادهای بین‌المللی برای تداوم هژمونی نقش به‌سزایی دارند. نهادهای بین‌المللی در اعتقاد کاکس، تجسم قواعد تسهیل بسط نظم جهانی هژمونیک هستند. این دولت هژمون است که به قواعد و نهادهای بین‌المللی شکل می‌دهد. نهادهای بین‌المللی نقش ایدئولوژیک نیز دارند و به هنجارهای نظم جهانی که به نفع نیروهای اجتماعی و اقتصادی مسلط است، در سطح ملی نیز مشروعیت می‌بخشند (میلر، ۱۳۷۷: ۱۳۸). هابرماس هم بر این اعتقاد است که بخش اعظم سازمان‌های غیردولتی فعال در جهان مربوط به کشورهای صنعتی پیشرفته اند و همچنین منابعی که در اختیار آنهاست بسیار فراتر از منابعی است که در اختیار همتایان آنها در کشورهای جهان سوم است (امیدی، ۱۳۸۳: ۶۵).

بعد از جنگ جهانی دوم، طبقه مسلط در ایالات متحده قادر شده است که یک بلوک تاریخی منسجمی به نام جهان آزاد تشکیل دهد (Gill, 2003). در مرکز این بلوک، اتحادی هژمونیک قرار داشت که شامل کشورهای سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، طبقات مسلط در بیشتر کشورهای جهان سوم و البته طبقات مسلط در اروپای غربی و ژاپن می‌شد. همه این گروه‌ها کم و بیش در معرض فشار حکومت آمریکا قرار داشتند. این فشار به ویژه در سطح اقتصادی اعمال می‌شد و در صورت شکل‌گیری هر گونه بلوک رقیب، تمرکز اساسی آمریکا برای در هم کوبیدن آن با فشارهای اقتصادی از طریق سازمان‌های بین‌المللی بود. در واقع این نوع خاصی از سلطه و حاکمیت ایدئولوژیک، فرهنگی و اقتصادی بود، که از سلطه معمولی زور و قدرت سرکوب متمایز می‌شد (Gill, 1993). قدرت هژمون آمریکا در چارچوب سازمان‌ها، نهادهای و تشکیلات بین‌المللی دولتی (عمدتاً صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی)، جهانی شدن نولیبرال را پیش می‌برد، و از طریق این سازمان‌ها و در پوشش آنها به دنبال هژمونیک کردن جهانی شدن نولیبرال بود. بهترین نشانه اعمال رهبری هژمونیک آمریکا از طریق این سازمان‌ها، پیروی کشورهای جهان سوم از برنامه‌های تعدیل ساختاری و تثبیت اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از یک سو و تبعیت از قواعد سازمان تجارت جهانی توسط کلیه کشورها اعم از توسعه یافته و در حال توسعه از سوی دیگر بود (حاجی یوسفی، ۱۳۸۶). این کشورها برنامه‌های اقتصادی نولیبرال که همانا جهانی شدن نولیبرال است را مو به مو اجرا نموده‌اند. بنابراین می‌توان گفت این خود نشانه محکمی از اعمال هژمونی آمریکا در نیابت از سرمایه فراملی از طریق این سازمان‌ها و نهادهای بین‌دولتی است (Biersteker, 1995). بدین ترتیب نوگرامشین‌هایی چون کاکس و رابینسون، سلطه‌ی نئولیبرالیسم از دهه ۱۹۸۰ بدین سو را بازتابی از منافع ایالات متحده آمریکا در اقتصاد جهانی می‌دانند که به گونه‌ای موفقیت آمیز از طریق ساختارهای دانش (الگوهای غالب در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی)، از طریق نهادهای (مانند خزانه داری آمریکا، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که مروج لیبرالی بود) و از طریق عقاید فرهنگی مانند (رژیم بازار آزاد) منعکس می‌گردد (McMichael, 1996).

بر این اساس سیاست خارجی کشورها در چارچوب ساختار اقتصادی نظام بین‌الملل شکل می‌گیرد. درعین حال در حوزه ملی نیز، تمرکز بخش عمده‌ای از رفتارها و فعالیت‌های سیاست خارجی یک دولت در قلمرو روابط اقتصادی قرار می‌گیرد که اینگونه رفتارها و فعالیت عمده‌ها بر طبق موازنه نیروهای اقتصادی (صنایع تولیدی، بازار،

سرمایه گذاران، کارگران، ارکان تجاری و غیره) و نحوه توزیع مازاد درآمد ملی صورت می‌گیرند، بدین ترتیب کشورها در چارچوب تعامل ساختار و کارگزار در دنیای جهانی شده مجبور به اتخاذ سیاست‌های خاص می‌شوند.

مطابق نظریه نوگرا مشین‌ها کشور مصر به‌عنوان کلید طلایی نفوذ به خاورمیانه عربی از این امر مستثنی نمی‌باشد. قدرت هژمون با انجام فرایند خصوصی سازی در جهت گسترش اقتصاد نئو لیبرالیستی و ادغام اقتصاد داخلی در اقتصاد جهانی همراه با ساز و کارهای اقتصادی از طریق نهادهای اقتصادی بین‌المللی این کشور را هم سو با اهداف خود مجبور به اتخاذ سیاست‌های خاص کرده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

### ساختار اقتصاد سیاسی جهانی و سیاست خارجی مصر

در عصر جهانی شدن اقتصاد که حجم عمده‌ای از عامل‌های قدرت در سطح ملی و بین‌المللی در چارچوب اقتصادی ظاهر می‌گردد، عوامل تأثیرگذار بر تعامل دولت و نظام جهانی عمدتاً از ابعاد اقتصادی، تجاری، سرمایه‌گذاری و تولید در نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی متأثر می‌باشند. در این عصر، گسترش وابستگی متقابل و پیچیده نشان‌دهنده تغییر ماهیت سیاست جهانی است؛ به این معنا که جایگاه و قدرت دولتها به‌عنوان اصلی‌ترین عنصر تحلیل در سیاست خارجی تغییر کرده است. در دوران جهانی شدن اقتصاد و حاکمیت ساختار اقتصاد جهانی بر روابط تمامی اعضای نظام جهانی، به‌ویژه دولت‌های ملی، تأثیرگذاری و اهمیت اقتصاد جهانی بیش از همیشه مورد ملاحظه قرار می‌گیرد، به طوری که امروزه تقریباً هیچ یک از تصمیمات دولت‌ها، خارج از دایره تأثیرگذاری از اصل وابستگی متقابل در نظام اقتصاد جهانی و الزامات ناشی از نظام سرمایه داری حاکم بر ساختار نظام بین‌الملل تصور نمی‌گردد (موسوی، ۱۳۹۱: ۸۷). بر این اساس دولت‌ها به‌لحاظ ساختاری در داخل به از دست دادن بخش‌هایی از مسئولیت‌ها و کنترل‌های گذشته، به ویژه در بعد اقتصادی، به نفع بخش خصوصی و گروه‌های صنعتی مجبور می‌گردند، و در عرصه بین‌المللی و در قالب چانه‌زنی‌های سیاسی و اقتصادی برای جلب اعتماد بین‌المللی، انعقاد پیمان‌های سیاسی و اقتصادی با کشورهای خارجی و همکاری با مؤسسات مالی و اعتباری بین‌المللی که از اهمیت بسیاری برخوردار می‌باشد، روی می‌آورند. بدین ترتیب در این بخش به سیر تأثیرگذاری ساختار اقتصاد سیاسی جهانی بر سیاست خارجی مصر و اقدام‌هایی که مصر تحت تأثیر این ساختار در دستور کار خود قرار داده است، پرداخته می‌شود.

### الف) خصوصی سازی صنایع دولتی و کاهش نقش دولت

تاریخ اقتصادی مصر از زمان کنار رفتن پادشاه ملک فاروق در سال ۱۹۵۲ تا سقوط حسنی مبارک در سال ۲۰۱۱ چندین مرحله را پشت سر گذرانده است. در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی، توسعه اقتصادی تحت رهبری دولت رژیم پوپولیست و انقلابی مصر به رهبری جمال عبدالناصر بوده و نکته بارز آن، نقش گسترده دولت در اقتصاد با سرمایه گذاری عمومی در زیرساخت‌های فیزیکی، تولید صنعتی، اصلاحات ارضی و توسعه‌ی انسانی بوده است. این فرایند با تغییرات اساسی در جامعه و ساخت طبقاتی نیز همراه بوده است. هر چند به سبب رویکرد ناسیونالیستی جمال عبدالناصر نقش سرمایه خارجی در مصر محدود شد اما سرمایه داخلی وابسته و محدود به نهادها و شرکت‌های دولتی گسترش یافت. با اصلاحات ارضی طبقه مالکین تحلیل رفته و طبقه دهقان و کارگر روستایی جای خود را به طبقات جدیدی داد. با گسترش نظام آموزش و پرورش و خصوصاً آموزش عالی، طبقه متوسط رو به رشد شهری و کارمندان دولتی به وجود آمد. در این دوره گرچه حق تشکیل اتحادیه و سندیکا از سوی دولت مجاز شمرده شد اما دولت رهبری امور مالی این نهادها را از بالا کنترل می‌کرد و اعتصاب را نیز ممنوع کرده بود (Pfeifer, 2012).

وضعیت مذکور به دلیل فشارهای خارجی و تناقض‌های داخلی نابسامانی‌هایی را ایجاد کرد. جنگ‌های ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ و بسته شدن کانال سوئز، فروپاشی قیمت در دهه ۱۹۸۰، غلبه الگوی حکومتی، دستورالعمل‌های پیچیده و مبهم، تعارض میان سیاست حمایت از کشاورزان روستایی برای بالا بردن درآمد آنها و از سوی دیگر فروش کالاهای تجاری کلیدی با قیمت پایین برای تغذیه جمعیت شهری، روی آوردن دهقانان به تولید محصولات فاقد حمایت دولتی، رشد طبقه متوسط شهری و افزایش خواسته‌های آن، افزایش اعتراضات کارگری و در نتیجه گسترش جنبش‌های چپ‌گرایانه و نیز حرکت‌های سرکوبگر، افزایش واردات برای آنچه دیگر در داخل تولید نمی‌شد، رشد ناچیز صادرات، افزایش کسری بودجه و بدهی‌های بین‌المللی همگی ناکارآمدی الگوی دولت محور با هسته‌ای نظامی و نابسامانی‌های گسترده ناشی از آن را نشان می‌داد (Pfeifer, 2012).

در واکنش به محدودیت‌های پیش آمده رژیم انور سادات به سوی سیاست درهای باز حرکت کرد و تلاش کرد تا شرایط را برای سرمایه گذاری خارجی فراهم کند. در حالی که یک طبقه سرمایه دار داخلی خصوصی در سایه دولت باقی مانده بود، سیاست انفتاح به

ایجاد یک طبقه ثروتمند وابسته جدید کمک کرد که نماینده محلی کمپانی‌های صادرات و واردات و نماینده و شریک محلی آنها بودند. بدین ترتیب در حالی که بورژوازی دولتی دوره سوسیالیستی ناصر هنوز کنترل بخش بزرگی از اقتصاد را در دست داشت، بورژوازی تجاری شکل گرفته در دوره افتتاح سادات کنترل اقتصاد موازی امور مالی و تجارت را عهده دار شد. بر این اساس یک دولت اقتدار گرای بوروکراتیک، مبتنی بر اتحاد دولت، ارتش و بخش‌هایی خاص از بورژوازی شکل گرفت که پیوندهای مستقیم با منافع و موسسات اقتصادی خارجی ایجاد کرده بود (Fahmy, 2002: 242).

به دنبال معاهده کمپ دیوید، ایالات متحده بزرگ‌ترین شریک مصر و منبع سرمایه‌گذاری خارجی و کمک‌های مختلف شد. در عین حال در این دوره نیز ترکیب رکود در صنعت و کشاورزی منجر به افزایش بیکاری، مهاجرت از روستا به شهر و گسترش بخش غیر رسمی شد. حمایت از صنایع داخلی موجب نشد تا شرکت‌های داخلی با نوآوری در محصولات قابل عرضه شان در بازار بین‌المللی قابلیت رقابت داشته باشند و از این رو سهم چندانی در بازار جهانی و در نتیجه بدست آوردن ارز خارجی نداشتند (Waterbury, 1993). متعاقب رشد اقتصادی مصر، ذخیره‌های ملی و هزینه‌های عمومی در دهه ۱۹۸۰ کاهش یافت. نرخ رشد تولید ناخالص داخلی از ۴٫۷٪ در دوره ۱۹۸۵-۱۹۸۰ به ۰٫۳٪ در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۵ کاهش یافت و هزینه‌های عمومی نیز از ۵۵٪ تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۸۵ به ۲۶٪ در سال ۲۰۰۰ رسید. ترکیب بحران داخلی، کاهش درآمدهای نفتی و منابع ارزی، دولت مصر را در مقابل نفوذ سیاسی طبقه واردکننده و سرمایه‌گذار که تحت تأثیر سیاست افتتاح رشد کرده بود، آسیب‌پذیر ساخت و در مقابل دولت مصر از سوی موسسات مالی بین‌المللی تحت فشار قرار گرفت (Askari, 2006). بدین ترتیب از اواخر دهه ۱۹۹۰ رژیم مبارک به سمت فراهم کردن شرایط برای توسعه نفتولبرالیسم در کشور رفت. با امضای قرارداد بین مصر و بانک جهانی در مورد یک برنامه تعدیل ساختاری با هدف خصوصی سازی تدریجی شرکت‌های دولتی (SOE) و حذف قوانین تبعیض آمیز علیه بخش خصوصی، دولت به تامین یارانه‌های مستقیم و غیر مستقیم شرکت‌های خصوصی در زمینه تولید، گردشگری، خدمات‌های مخابراتی، کشاورزی، املاک و مستغلات، ساخت و ساز و تخصیص زمین به نرخ پایین بازار پرداخت (Rutheford, 2008: 226-227).

در طی اصلاحات صورت گرفته، در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ شرکت‌های خصوصی بزرگ تری رشد کردند و سهم آنها در تولید ناخالص داخلی بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ افزایش و نقش خود را در بخش‌های کلیدی اقتصاد گسترش دادند.

به‌طور مثال در بخش تولید، میزان تولید خود را از ۵۸٪ در سال ۱۹۹۱ به ۸۵٪ در سال ۲۰۰۹ افزایش دادند. در بخش ساخت و ساز از ۷۱٪ در سال ۱۹۹۱ به ۸۹٪ در سال ۲۰۰۹ رساندند. همچنین ۹۹٪ از بخش خرده- عمده فروشی و گردشگری از جمله رستورانها و هتل‌ها را به خود اختصاص دادند (World Bank, 2009).

شرکت‌های بزرگ مصری نقش مهمی در تولید ارز خارجی در بخش‌هایی مانند کشاورزی و گردشگری بازی می‌کردند. به گفته سازمان تجارت جهانی، بخش تولید تحت تأثیر شرکت‌های خصوصی قرار داشت و به‌طور متوسط کالاهای تولیدی، ۴۰٪ کل صادرات مصر را بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۰ را تشکیل می‌دادند. اعتبار بانکی یکی دیگر از شاخص‌های مهم شرکت‌های بزرگ در اقتصاد مصر بود به گونه‌ای که اعتبارات بخش خصوصی به میزان ۴۱,۲٪ کل اعتبارات بانکی بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ را شامل می‌شد و این تمرکز اعتبار بیشتر در دست سرمایه دارهای بزرگ مسلط بر اقتصاد مصر بود (Central Bank of Egypt, 2016).

بنابراین یکی از نتایج حرکت مصر به سوی یک اقتصاد تحت سلطه بخش خصوصی با انباشت سرمایه، شکل‌گیری خانواده‌های سرمایه دار وابسته به حکومت با درآمدهای بسیار بود که از نفوذ سیاسی زیادی برخوردار بودند. به گونه‌ای که کابینه و دایره درونی اطراف رئیس جمهور، اکثراً از قدرتهای غیر رسمی از بازرگانان، صاحبان صنایع، بروکرات‌ها در زمینه‌های امنیتی و اطلاعاتی- نظامی و غیر نظامی تشکیل شده و اکثریت اعضای حزب حاکم (حزب دموکراتیک ملی) یا «NDP» را اشخاص وابسته به حکومت تشکیل می‌دادند که در مناصب سیاسی و اقتصادی جایگاه ویژه داشتند. نمونه آن جمال مبارک فرزند حسنی مبارک بازرگان بزرگ مصری که در حزب حاکم «NDP» حضور داشت و در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی توسط دولت نقش موثری ایفا می‌کرد (Soliman, 2011: 145-149).

برای بیش از یک دهه دولت مبارک توانست در زمینه خصوصی سازی دارایی‌های عمومی، انجام اصلاحات قانونی جهت تضمین امنیت شغلی و از بین بردن موانع تجاری موفق عمل کند (Abdelrahman, 2016). بانک جهانی برای چندین سال مصر را یکی از ۱۰ کشور برتر جهان با نرخ رشد ۷٪ در زمینه پیاده سازی سیاست‌های نئولیبرالی معرفی کرد. اما برنامه توسعه سازمان ملل متحد<sup>۱</sup> اعلام کرد که ۴۴٪ جمعیت مصر زیر

1. United nation development program

خط فقر زندگی می‌کنند. در نتیجه وضعیت موجود و سیاست‌های گسترده نئولیبرالی باعث نابسامانی‌هایی در اقتصاد گردید. با وجود پیگیری سیاست‌های متعادل‌تر اما در نتیجه سیاست‌های دوره پیشین و عدم پیگیری سیاست‌های مناسب در دوره جدید با افزایش نابرابری درآمدی و سیاست‌های سلب مالکیت، موجی از اعتراضات توسط کارگران، کشاورزان کوچک و گروه‌های دیگر متأثر از اصلاحات شکل گرفت که منجر به قیام ۲۵ ژانویه شد (Abdelrahman, 2016).

بعد از قیام‌های مردمی مصر در سال ۲۰۱۱، سرمایه‌گذاری خارجی در این کشور به شدت افت کرد. در دو سال و نیمی که از انقلاب ژانویه می‌گذشت؛ زمانی که اوج اعتراضات علیه مرسی شکل گرفت، رشد اقتصادی مصر تنها ۱,۴ درصد بود. با کاهش ذخایر ارزی، نرخ بیکاری به ۱۳,۳ درصد افزایش یافته بود و صنعت گردشگری مصر هم که یکی از منابع عمده درآمدی در مصر است، با وقوع انقلاب و کاهش امنیت در این کشور، از توان درآمدزایی سابق برخوردار نبود. کمک‌های مالی کشورهای حامی قاهره مانند عربستان سعودی به دولت مرسی متوقف شده بود و شرایط سیاسی مصر تأثیر منفی زیادی بر مذاکرات صندوق بین‌المللی پول و دولت قاهره در خصوص اعطای کمک‌های مالی گذاشته بود. دولت محمد مرسی نتوانست مشکلات اقتصادی را برطرف کند و همین مسئله در کنار اختلافات سیاسی سبب آغاز اعتراض‌های ده‌ها میلیونی علیه مرسی شد.

### ب) هماهنگ‌سازی سیاست‌های اقتصادی مصر با سیاست‌های اقتصادی نهادهای مالی بین‌المللی

سازوکارهای موجود در نهادهای مالی بین‌المللی به تقویت تجارت آزاد در سطح جهان کمک می‌کند و امکان ادغام بیشتر اقتصادهای ملی در اقتصاد جهانی را فراهم می‌آورد. این سازمانها تأثیرات جدی را در زمینه سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و روابط تجاری بر کشورها الزام‌آور می‌کنند. کشورها سیاست خارجی خود را با ضوابط این سازمانها هماهنگ می‌کنند، زیرا اقتصاد بین‌الملل پس از تشکیل سازمان تجارت جهانی و در ادامه صندوق بین‌المللی پول دارای ویژگی‌هایی شده است که سیاست‌گذاری کشورها را ناگزیر به تأثیرپذیری از آن می‌نماید. یکی از رویکردهای اقتصادی خارجی مصر ارتباط با بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و ایالات متحده آمریکا (به‌عنوان قدرت مسلط بر نهادهای اقتصادی و بزرگ‌ترین اعطا کننده کمک‌های مالی و نظامی به مصر) بود که در ادامه به آن می‌پردازیم.

## ۱) روابط اقتصادی مصر و آمریکا

روابط مصر با آمریکا تنها منحصر به ابعاد اقتصادی نبود بلکه عوامل و ملاحظات سیاسی نقش بارزی در برقراری این روابط داشتند. با این حال در بعد اقتصادی ایالات متحده دومین شریک تجاری مصر پس از اتحادیه اروپا و بزرگترین صادرکننده به این کشور بود (حدود یک پنجم حجم کل واردات مصر به اتحادیه اروپا تعلق دارد). اتحادیه اروپا و ایالات متحده مهم‌ترین شرکای تجاری مصر بودند. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، ۳۹٪ واردات مصر از اتحادیه اروپا و ۲۳٪ آن از آمریکا بوده است و در مقابل ۳۳٪ درصد صادرات مصر به اروپا و ۳۱٪ به آمریکا بوده است (Galal & Lawrence. 2003). برای ایالات متحده مصر یک بازار صادراتی بزرگ بود و برای مصر نیز ایالات متحده یک منبع مهم واردات و صادرات و سرمایه‌گذاری محسوب می‌شد. رابطه اقتصادی میان مصر و آمریکا شامل تجارت کالاها و خدمات، جریان سرمایه و حجم بالای کمک‌های اقتصادی و نظامی ایالات متحده به مصر می‌شود (Lawrence. 1998). دو سوم کمک‌های مالی به مصر از سوی ایالات متحده بوده است. بر همین اساس بیشترین حجم بدهی‌های مصر نیز به این کشور است. از اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی به این سو کمک‌های ایالات متحده به مصر تحت برنامه‌های آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده ۱ پرداخت شده است. در اعطای این کمک‌ها ملاحظات سیاسی همیشه مدنظر بوده و تنها انگیزه کمک عامل اقتصادی نبوده است (Weinbaum. 1986).

## ۲) صندوق بین‌المللی پول - بانک جهانی

صندوق بین‌المللی پول و مصر در دوره‌های مختلف مذاکراتی را برای استفاده از منابع صندوق جهت کمک به اقتصاد مصر داشته‌اند. دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی از جمله دهه‌هایی بود که این دو با یکدیگر در ارتباط بوده و برنامه‌های صندوق در کشور مصر اجرا می‌شد. در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ مصر با صندوق بین‌المللی پول همکاری داشته و چهار برنامه را در این دوران دنبال کرد. تمرکز برنامه‌ها بر ثبات اقتصاد کلان مصر از جمله تعدیل مالی، ثابت سازی نرخ ارز و سیاست‌های پولی انقباضی بود. برنامه دهه ۱۹۹۰ شامل اقدامات تعدیل ساختاری مانند خصوصی سازی، آزادسازی تجارت و رفع مقررات دست و پاگیر بود. از نظر صندوق بین‌المللی پول سیاست‌های دنبال شده موفقیت آمیز بوده است (Subramanian. 1997).

1. US Agency for International Development(AID)



در هزاره سوم میلادی نیز مذاکرات مختلفی جهت دستیابی به توافق و دست‌یابی مصر به اهداف خود از یکسو و اجرای دستورالعمل‌های صندوق از سوی دیگر وجود داشته است. از جمله در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ نیز این مذاکرات پی‌گرفته شده است. (Abd el Ali Hamid, 2013). در واقع هدف صندوق بین‌المللی پول کمک به تثبیت اقتصاد مصر و پیشبرد تلاش‌های اصلاح‌گرایانه اقتصادی این کشور بوده است. البته نکته مهم در مورد وام‌های اعطایی صندوق این است که این وام‌ها در مراحل مختلف و همگام با انجام اصلاحات اقتصادی مد نظر این نهاد در کشور متبوع پرداخت می‌شده است (Nelson & Sharp, 2013).

برنامه تثبیت اقتصادی یکی از برنامه‌های مهمی بود که در راستای اصلاحات اقتصادی در مصر توسط این کشور دنبال شد. این برنامه بر اساس اعلام بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، یکی از موفق‌ترین برنامه‌های اصلاحات اقتصادی در جهان بوده است. این برنامه در سال ۱۹۹۱ (پس از اجماع واشنگتن) و با کمک صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی پی‌گرفته شد (Lawrence, 1998). این برنامه شامل دو بعد اصلاحات مالی و ساختاری می‌شد. در بخش اصلاحات مالی تلاش جهت یکسان‌سازی نرخ ارز، پیروی از خط مشی پولی انقباضی، آزادسازی نرخ بهره و عدم کنترل قیمت‌ها از جمله این برنامه‌ها بود. اصلاحات مذکور سبب کاهش تورم و نیز کاهش بدهی خارجی و افزایش جریان ورودی سرمایه به اقتصاد مصر شد. در بعد ساختاری اصلاحات شامل باز کردن درهای اقتصاد به روی بخش خصوصی، کاهش نقش غالب دولت در اقتصاد و توسعه بخش‌های مالی و نیز اصلاحات بانکی می‌شد (Sharp, 2012). خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی، کاهش مالیات و حذف رویه‌های کنترلی قیمت و ارز، سیاست‌های تشویقی بخش خصوصی در راستای سرمایه‌گذاری، امکان مالکیت کامل بانک توسط بخش خارجی، افزایش قدرت بانکی و بهبود توانایی آنها جهت انطباق با وضعیت اقتصادی جدید و اصلاحات مدنظر از جمله این اصلاحات ساختاری بود. (Lawrence, 1998).

### ج) ابزارهای اقتصادی تکمیل‌کننده ملاحظات سیاسی

اولویت‌های اصلی آمریکا در منطقه و در رابطه با مصر را می‌توان حفظ صلح با اسرائیل، دسترسی به کانال سوئز، اهداف اقتصادی و همکاری نظامی و سیاسی در راستای منافع آمریکا در منطقه دانست. در واقع مهم‌ترین نکته مدنظر سیاستگذاران خارجی ایالات

متحدۀ تعادل ایده‌های لیبرالی با منافع ژئواستراتژیک و اقتصادی به ویژه در راستای منافع خود و نیز حمایت از اسرائیل بوده است.

ایالات متحده آمریکا همواره کوشیده تا از ابزارهای سیاسی و اقتصادی برای ترغیب یا تحت فشار قرار دادن کشورها در جهت دست یابی به اهداف خود استفاده کند. توافقنامه‌هایی همچون مناطق تجارت آزاد «FTA» و دیگر قراردادهای تجاری که در چارچوب اقتصاد نولیبرالی و الزامات نظام سرمایه داری توسط نهادهای مالی بین‌المللی شکل می‌گیرد به‌عنوان ابزار اقتصادی، برای ترویج اهداف گسترده سیاسی در مناطق و کشورهای مختلف شناخته می‌شوند. مناطق صنعتی کیفی «QIZ»<sup>۱</sup> به‌عنوان ابزار اقتصادی، برای ترویج اهداف گسترده سیاسی و اقتصادی در منطقه خاورمیانه شکل گرفته است. ایالات متحده آمریکا با طرح پروژه کوئیز به دنبال این بود که کشورهای منطقه را وارد همکاری اقتصادی مستقیم با اسرائیل نماید و تابوی عربی علیه انجام تجارت آزاد با شرکت‌های اسرائیلی را بشکند. به عبارتی ایالات متحده بر این اعتقاد بود که کوئیز از پتانسیل بالایی برای تقویت روابط سیاسی و اقتصادی در منطقه برخوردار است (Khouri, 2008: 10). کنگره برای ترویج تجارت بین اسرائیل و کرانه باختری و غزه این توافقنامه را با مصر (برادر بزرگ تر) منعقد کرد. براساس قرارداد کوئیز مقرر گردید که محصولات تولیدی در زمینه پوشاک و نساجی در مناطق مندرج در این توافقنامه در صورت برخورداری از ۱۱,۷ درصد از عوامل تولیدی اسرائیل بدون پرداخت عوارض گمرکی و یا پرداخت مبلغ ناچیزی وارد بازار مصرف آمریکا شود (Sharp, 2006: 4). به عبارتی کوئیز تنها برای تقویت روابط اقتصادی بین بازرگانان نبود بلکه پایه‌ای برای تقویت روابط اجتماعی بین دو جامعه مصر و اسرائیل و سپس اسرائیل با دیگر جهان عرب بود. در مقابل صلح و موافقتنامه ضمیمه آن، مکانیزمی برای تضمین کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به مصر در جهت دستیابی به توسعه و همچنین فرصت‌های اقتصادی برای رژیم حاکم، نخبگان اقتصادی و کسانی که از تجارت در عادی سازی روابط با اسرائیل و تجارت آزاد با آمریکا سود می‌بردند، شد (Jadallah, 2015: 8). بنابراین مزیت‌های اقتصادی چنین پروژه‌ای برای کشورهای منطقه که با مشکل اقتصادی و بیکاری مواجه بودند موجب شد تا این کشورها با هدف دستیابی به رشد درآمد صادراتی و در نتیجه رشد اقتصادی به توافقنامه کوئیز با اسرائیل، تحت نظارت آمریکا روی آورند.

---

1. quazilfying industrial zones.

قرار داد صدور گاز به اسرائیل نیز از دیگر ابزارها بود. رقابت بر سر انرژی و مسیرهای عبور آن به یکی از محوری‌ترین موضوعات و مسایل سیاسی-اقتصادی کشورهای امروزی تبدیل شده است. خطوط انتقال انرژی همواره در سیاست بین‌الملل مورد توجه قرار دارند. این خطوط می‌توانند همچون شبکه، دولت‌ها را به یکدیگر متصل نموده و در به انزوا قرار دادن یک کشور و یا فعال نمودن آن و تضمین شرایط صلح و دست یابی به منافع طرفین کمک نمایند. از همین رو مسیرهای انتقال انرژی همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار دارد. وضعیت داخلی کشورها و همسایگان آنها، رقابت میان یکدیگر و نقش ساختار نظام بین‌الملل و فشارهای وارده از سوی آن، همگی در تعیین وضعیت و مسیرهای انتقال خطوط انرژی تأثیرگذار است. قدرت‌های بزرگ با مشوق‌های مختلف مالی، اقتصادی، امنیتی و... کشورها را تشویق می‌کنند تا مسیر مورد نظر آنها را انتخاب کنند. از این رو در تعیین مسیرهای انتقال انرژی، در اغلب موارد منافع و اولویت‌های سیاسی و امنیتی نسبت به منافع اقتصادی در درجه بالاتر قرار دارد. در مورد کشور اسرائیل نیز، مسیر انتقال گاز مصر به این کشور نیز سبب پیوند زدن امنیت این دو به یکدیگر و شبکه سازی می‌شود. این مسیر از یکسو نیاز اسرائیل به واردات گاز را برطرف کرده و از سوی دیگر اسرائیل یک بازار صادراتی برای مصر به حساب می‌آید. اما وجه مهم تر موضوع، نقش این خط لوله در پیوند اقتصاد و امنیت انرژی این دو کشور و تضمین صلح میان آنها می‌باشد. صلح در واقع فرآیند ایجاد روابط باز و متقابل با اسرائیل در تمام زمینه‌ها از جمله زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، آموزشی، قانونی و امنیتی می‌باشد (Dina, 2014).

ادامه پایبندی مصر به پیمان صلح ۱۹۷۹، نقش مصر به‌عنوان یک میانجی در منازعه اعراب و اسرائیل و مسئله امنیت در صحرای سینا (که به امنیت هر دو کشور مصر و اسرائیل مربوط می‌شود) از جمله منافع آمریکا می‌باشد (Sharp, 2012). کمک‌های ایالات متحده در ابعاد مختلف خاصه نظامی و اقتصادی تأثیر بسیاری در تداوم رابطه میان آمریکا و مصر و بالتبع مصر با اسرائیل داشته است. در واقع یکی از اهداف آمریکا در منطقه تلاش برای تامین امنیت اسرائیل و برقراری صلح در منطقه می‌باشد. از این رو آمریکا نیز در تلاش است تا در چارچوب روابط خود با کشورهای منطقه امنیت اسرائیل را تضمین نماید. یکی از راه‌های برقراری امنیت، بهره‌گیری از «ابزار» کمک جهت همراهی کشورهای منطقه با سیاست‌های خود می‌باشد. بین ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۷ بدهی‌های نظامی و سایر بدهی‌های مصر به ایالات متحده به دلیل نقش مصر در ائتلاف بین‌المللی

بیرون راندن صدام از کویت، بخشیده شد که این امر تأثیر مثبتی در رشد تولید ناخالص داخلی مصر داشت (Galal & Tohamy. 1998). در راستای تشویق مصر به ادامه اصلاحات و به پاداش مشارکت آن در ائتلاف بین‌المللی بیرون راندن صدام از کویت در جنگ دوم خلیج فارس، ۵۰ درصد از بدهی خارجی این کشور به صندوق بین‌المللی پول نیز بخشوده شد (Lawrence. 1998). در واقع حضور مصر در ائتلاف بین‌المللی از یک سو و پذیرش اصلاحات اقتصادی توصیه شده از سوی آمریکا و نهادهای مالی جهانی (صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی) از سوی دیگر و همچنین انجام اصلاحات مدنظر آنها توسط رژیم حاکم بر مصر (رژیم مبارک) و تأکید و تمرکز بر ثبات سیاسی رژیم مبارک و مقابله آن با تهدیدات اسلام‌گرایان افراطی<sup>۱</sup> (Glasser. 2001). سبب سرازیر شدن کمک‌های خارجی به مصر و فراموشی نیمی از بدهی‌های آن توسط ایالات متحده و دولت‌های عربی و برخی نهادهای مالی جهانی، گردید. همچنین این تسهیلات مالی منجر به توافق رژیم مصر با برنامه تنظیم ساختاری تحت رهبری صندوق بین‌المللی پول شد (Beinin. 2002).

با وخامت شرایط اقتصادی مصر از سال ۲۰۱۱ و کاهش جریان سرمایه خارجی به مصر، بانک مرکزی در خطر از بین رفتن ذخایر ارز خارجی قرار داشت؛ و بیکاری از ۹٫۲ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۱۲٫۳ درصد در سال ۲۰۱۲ رسیده بود (مسعودنیا، ۱۳۹۴: ۳۳). ذخایر رسمی مصر از ۳۶ میلیارد دلار به حدود ۱۳ میلیارد دلار کاهش یافت و نرخ تورم از ۵ درصد به ۸ درصد رسید و حدود ۴۵۰۰ کارخانه در طی قیام مردمی تعطیل شد و تولید گندم به میزان نصف مصرف کاهش یافت. هزاران نفر از افراد مشغول در صنعت گردشگری که حدود ۱۲ درصد از تولید ناخالص داخلی مصر را به خود اختصاص داده بودند با کاهش توریسم بیکار شدند. خط فقر از ۲۱ درصد در سال ۲۰۰۹ به ۲۵ درصد در سال ۲۰۱۱ افزایش یافته بود. در این شرایط مقامات مصری و صندوق بین‌المللی پول با یکدیگر مذاکره کردند که در صورت موفقیت آمیز بودن، می‌توانست سقوط اقتصادی را خنثی کند. توافق نامه با اولین شورای عالی نیروهای مسلح (SCAF) تحت کنترل ارتش در ژوئن ۲۰۱۱ و بعداً با محمد مرسی رئیس‌جمهور مصر در نوامبر ۲۰۱۲ برای دریافت وام ۴/۸ میلیارد دلاری صورت گرفت (Sharp. 2013).

۱. این وضعیت سبب شد تا این کشورها و نهادها خواستار اصلاحات سیاسی و حرکت مصر به سوی رژیم دموکراتیک نشوند.

دولت ایالات متحده آمریکا نیز در مورد اعطای کمک در ازای اصلاحات، در ۲۸ سپتامبر ۲۰۱۲ تصمیم خود را برای اعطای کمک ۴۵۰ میلیون دلاری به مصر جهت توانا ساختن مصر به بازپرداخت بدهی هایش را به اطلاع کنگره رساند. اعطای این کمک در دو مرحله صورت می‌گرفت. در مرحله نخست ۱۹۰ میلیون دلار در ازای توافق میان مصر و صندوق بین‌المللی پول و اعلام تعهد دولت مصر به انجام اصلاحات اقتصادی و مالی پرداخت می‌شد. ۲۶۰ میلیون دلار دیگر نیز پس از انجام اصلاحات اقتصادی و مالی منطبق با استانداردهای بین‌المللی که هماهنگ با موسسات بین‌المللی از جمله صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است صورت می‌گرفت. کاهش یارانه‌های انرژی، بهبود مدیریت دولت و افزایش درآمد مالیاتی دولت مصر از جمله اصلاحات مورد انتظار بود (Nelson & sharp, 2013).

بدین ترتیب مصر پس از روی کار آمدن محمد مرسی نتوانست به شکل مستقل وضعیت کشور را سر و سامان دهد. بنابراین مصر متأثر از سلطه جهانی شدن اقتصاد لیبرالی و اجماع واشنگتن در قالب سه گانه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و خزانه داری آمریکا و ادغام و وابستگی در اقتصاد جهانی نئولیبرال، سیاست اتحاد با ایالات متحده آمریکا و روابط خود با اسرائیل را، ادامه داد. در واقع مصر وابسته به اقتصاد جهانی، چاره‌ای جز اتخاذ سیاست خارجی مبتنی بر ارتباط با آمریکا و تداوم روابط حسنه با اسرائیل را نداشت لذا چه مبارک در قدرت بود چه مرسی و چه سیسی این رابطه ساختاری با اقتصاد جهانی موجب می‌شد رویکرد سیاست خارجی مصر تقریباً ثابت بماند.

### نتیجه گیری

در تحلیل رفتار خارجی کشورها، می‌توان اذعان داشت که انگیزه‌ها و علل رفتار و تصمیم‌های اتخاذ شده سیاست خارجی یک کشور از ایدئولوژی سیاسی حاکم، تعامل نیروهای اجتماعی و اهداف حاکمیت اقتصادی ملی از یک سو و کارکرد و ساختار سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل از سوی دیگر، به نسبت ضرورت‌های تعریف شده حفظ منافع ملی و ضرورت حفظ یکپارچگی قدرت ملی بیشتر متأثر می‌شوند. در حوزه ملی نیز، تمرکز بخش عمده‌ای از رفتارها و فعالیت‌های سیاست خارجی یک دولت در قلمرو روابط اقتصادی قرار می‌گیرد که اینگونه رفتارها و فعالیت عمده‌ها بر طبق موازنه نیروهای اقتصادی (صنایع تولیدی، بازار، سرمایه گذاران، کارگران، ارکان تجاری و غیره) و نحوه

توزیع مازاد درآمد ملی صورت می‌گیرند. بنابراین، گروه‌های اقتصاد داخلی به همان اندازه مبنا و عوامل تأثیر گذارنده بر تدوین و اجرای (رفتار) سیاست خارجی محسوب می‌شوند که بازیگران قدرتمند نظام اقتصاد جهانی (مانند بانک‌ها، سرمایه‌گذاران، شرکت‌ها و صنایع تولیدی بزرگ چند ملیتی و فرا ملیتی). بدین ترتیب دولت و رفتار آن توسط نیروهای طبقاتی داخلی و نظم جهانی محدود کننده شکل می‌گیرد، نظم جهانی‌ای که بر اساس قدرت و منافع هژمون حاکم (ایالات متحده آمریکا) شکل گرفته است.

کشور مصر به‌عنوان کلید طلایی نفوذ به خاورمیانه عربی از این امر مستثنی نمی‌باشد. بدین ترتیب گروه‌ها و طبقات داخلی، قراردادهای اقتصادی بین‌دولتی، کمک‌های اقتصادی مستقیم و غیر مستقیم توسط آمریکا و نهادهای اقتصادی بین‌المللی، در ارتباط متقابل با یکدیگر ساختاری را به وجود آوردند که سیاست‌گذاران را ملزم به تصمیم‌گیری در چارچوب این ساختار می‌کنند. بنابراین کمک‌های مستقیم اقتصادی آمریکا و نقش قدرت هژمونیک آن در چارچوب سازمان‌ها، نهادها و تشکیلات بین‌المللی با مکانیزم تغییر در زیر ساخت‌های اقتصادی و گسترش اقتصاد نولیبرالی در سایر نهادهای دولتی، نظامی، اقتصادی مصر و تأثیر بر منافع نخبگان سیاسی و طبقه مسلط اقتصادی، محیط کلانی را ایجاد کرد، که این کشور را در هماهنگی با منافع ایالات متحده در منطقه، از جمله حفظ صلح با اسرائیل قرار دهد. بر این اساس تغییر حکومت از مبارک به مرسی حتی اگر ادامه هم می‌یافت موجب تغییر سیاست خارجی مصر در قبال اسرائیل (و آمریکا) نمی‌شد.

## منابع

- امیدی، مهدی. (۱۳۸۳). «نظریه انتقادی در روابط بین‌الملل با رویکرد تطبیقی». *مجله معرفت*. سال ۵. دوره ۷۹. ۷۴-۶۲.
- بلیس، جان و استیو، اسمیت. (۱۳۸۳). *جهانی شدن سیاست (جلد نخست) روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)*. ترجمه: ابوالقاسم راه چمنی و دیگران. تهران: انتشارات ابرار معاصر.
- پوراحمدی، حسین (۱۳۸۷). «اقتصاد سیاسی هژمونی چند جانبه گرا: سنتز مفهوم هژمونی در پارادایم‌های لیبرالیستی و گرامشین». *پژوهشنامه علوم سیاسی*. سال ۳. دوره ۲. ۳۷-۶۸.
- پوراحمدی، حسین. (۱۳۸۳). «مفاهیم قدرت و هژمونی در پارادایم‌های رئالیسم ساختاری و ماتریالیسم گرامشین». *مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۹۲). *جنگ ایران و عراق از نگاه نظریه روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات صفحه جدید.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۷). «مفهوم سازی‌های مختلف دولت در نظریه روابط بین‌الملل با تاکید بر دیدگاه رابرت کاکس». *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. دوره ۱۴۵، ۱۱۶-۱۲۳.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد. (۱۳۸۶). «جهانی شدن از دید نظریه نوگرامشین در اقتصاد سیاسی بین‌الملل». *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*. ۸۷-۱۱۰.
- حسینی اسفیدواجانی، سیدمهدی. (۱۳۸۴). «ساخت مفهوم غرب در روابط بین‌الملل». *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. دوره ۲۱۵-۲۱۶. ۱۰۶-۱۱۹.
- سیف زاده، حسین. (۱۳۸۲). *مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی*. تهران: وزارت خارجه.
- عوضی پور، مهدی. (بی تا). «تحلیل راهبردی سیاست خارجی دولت جدید مصر در قبال مسئله فلسطین». اندیشکده راهبردی تبیین [www.tabyin.center.ir](http://www.tabyin.center.ir)
- مجیدی، محمدرضا. (۱۳۹۳). «تحول هویت بنیان در سیاست خارجی مصر». *فصلنامه روابط خارجی*. سال ششم. شماره ۲. ۹۷-۱۲۴.
- مسعودنیا، حسین و هوشیار منش، مریم. (۱۳۹۴). «ناراضیتی اقتصادی و جنبش‌های معاصر عربی (مصر و تونس)». *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*. سال چهارم. دوره ۱۳. ۲۱-۵۴.

- موسوی، سید محمد و اسماعیلی، علی. (۱۳۹۱). «جهانی شدن و کشورهای جهان اسلام؛ بسترهای هم‌گرایی‌ها و زمینه‌های واگرایی‌ها». *فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام*. سال ۱. دوره ۲. ۷۵-۹۲.
- میلر، کاترین. (۱۳۷۷). *ارتباطات سازمانی*، ترجمه: آذر قبادی. تهران: مدیریت صنعتی.

## References

- Abdel Ali Hamid, Hoda. (2013). Foreign aid and economic growth in Egypt: a co-integration analysis. *International Journal of Economics and Financial Issue*, 3, 3, 743-751.
- Abdelrahman, Maha. (2017). Policing neoliberalism in Egypt: the continuing Rise of the securocratic state. *Third World Quarterly*, 38,1.
- Askari, Hossein. (2006). *Middle East Oil Exporters: What Happened to Economic Development?*. Northampton, MA: Edward Elgar.
- Biersteker, T.J. (1995). *The triumph of liberal economic ideas in the developing world in Global Change. Regional Response: The New International Context for Development*. edited by B. Stallings, Cambridge University Press
- Cox, Robert. (1981). Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory. Millennium : *Journal of International Studies*, Vol. 10, No.2, PP. 126-155.
- Cox, Robert. (1983). Gramsci, Hegemony and International Relations: An Essay in Method. Millennium: *Journal of International Studies*, 12 ,2, 162-175.
- Fahmy, Ninette. (2002). *The Politics of Egypt: State-Society Relationship*, Rout ledge.
- Gill, Stephen. (1993). *Gramsci, Historical Materialism and International Relations*. UK Cambridge University Press.
- Gill, Stephen. (2003). *Power and Resistance in the New World Order*. London and New York. Macmillan-Palgrave.
- Galal, Ahmed & Lawrence, Robert. (2003). Egypt-US and Morocco-US Free Trade Agreements. *The Egyptian Center for Economic Studies*, Working Paper, 87.
- Galal, Ahmed & Tohamy, Sahar. (1998). Towards an Egypt-US Free Trade Agreement; An Egyptian Perspective. *The Egyptian Center for Economic Studies*. Working Paper, 21.
- Glasser, Brad. (2001). Foreign Aid and Reform; The Diverging Paths of Egypt and Jordan in the 1990's. *Mediterranean Programmed series*. Robert Schuman Centre for Advanced Studies, 20.
- Khalifa, Dareen (2013). *Saving Peace: The Case for Amending the Egypt-Israel; ICSR*.
- Beinini, Joel. (2002). *Late Capitalism and the Reformation of the Working Classes in the Middle East*. in Israel Gershoni, Hakan Erdem, and Ursula



- Woköck, eds, *Histories of the Modern Middle East: New Directions*, Boulder: Lynne Rienner Publishers, 116-117.
- Jadallah, Dina. (2014). *United States Economic Aid: Imperfect Hegemony in Egypt (Doctoral dissertation)*. The University of Arizona.
  - Kagan, Robert & Michele Dunne. (2013). standing by as Egypt unravels. *Washington Post*. Retrieved on <https://www.pressreader.com/usa/the-washington-post/20130222/281947425258432>.
  - Lawrence, Robert. (1998). Is It Time for US-Egypt Free Trade Agreement? An US Perspective. *The Egyptian Center for Economic Studies*. Working Paper, 24.
  - McMichael, Philip. (1996). Globalization: Myths and Realities. *Rural Sociology*, 61, 1, 25-55.
  - Muhareb, Mahmoud. (2011). *Israel and the Egyptian Revolution; Arab Center for Research & Policy Studies*.
  - Nelson, M. Robert and Jeremy Sharp. (2013). Egypt and the IMF; Overview and Issue for Congress. *Congressional Research Service*.
  - Pfeifer, K. (2012). *Economic Reform and Privatization in Egypt*. In J. Sowers, & C. Toensing (Eds.), *The Journey to Tahrir: Revolution, Protest, and Social Change in Egypt*. (pp. 203-224). New York: Verso.
  - Robinson, William I. (2005). Gramsci and Globalization: The Rise of a Transnational State. *Critical Review of International Social and Political Philosophy*, 8, 4, 1-16.
  - Rutherford, Bruce K. (2008). *Egypt after Mubarak*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
  - Sharp, Jeremy M. (2012). Egypt; Transition under Military Rule. *Congressional Research Service*.
  - Sharp, M., Jeremy. (2016). Egypt: Background and U.S. Relations. *Congressional Research Service*, February 25.
  - Soliman, Samir. (2011). *The Autumn of Dictatorship: Fiscal Crisis and Political Change in Egypt under Mubarak*. Stanford, CA: Stanford University Press.
  - Subramanian, Arvind. (1997). The Egyptian Stabilization Experience: An Analytical Retrospective. *IMF Working Paper*, Wp /97/105.
  - Volgelsang, S., Susan. (2016). U.S.-Egypt Security Cooperation after Egypt's January 2011 Revolution. *School of Advanced Military Studies*, United States Army Command and General Staff College, Kansas
  - Waterbury John. (1993). *Exposed to Innumerable Delusions: Public Enterprise and State Power in Egypt, India, Mexico, and Turkey (Master's thesis)*. Cambridge: Cambridge University Press.
  - Weinbaum, Marvin. (1986). Dependent Development and U.S Economic Aid to Egypt. *Middle East Studies*, 18, 2, 119-134.